بسم الله الرحمن الرحیم

 عرض شد كه مرحوم آخوند در اینجا در وجه تسمیه واجب الوجود به واجب الوجود بالذات و در وجه تسمیه ممكن الوجود به امكانى كه متعارف عرفى هست و همین طور در امتناع، ایشان یك بیانى فرمودند: و فرمودند: كه در بحثِ تقسیم مفاهیم به مواد ثلاث، وجوب و ضرورت و امكان و بالطَّبَع مفاهیم به واجب و ممكن و ممتنع تقسیم شدنشان بر اساس تقسیم اولیه است. اما بر اساس نظر عقلى خودِ ماهیت و مفهومِ آن، اگر منقسم بشود انقسامش یا به امكان و یا به امتناع است. یعنى یا به ممكن ویا به ممتنع تقسیم مى‌شود والّا واجب الوجود بالذات ماهیت ندارد. بناءًا على هذا، با نظر عقلى و وِجهه برهانى واجب الوجود بالذات از تقسیم خارج است.

 همین‌طور امتناع، گرچه امتناع به ماهیات و به مفاهیم متَعلّق است یا به بخش مهم آنها شامل مى‌شود ولى چون بحث وجود در امتناع نیست از دائره بحث خارج است

 مرحوم آخوند فرمودند: كه دأب ما بر این است كه در ابتداى امر عناوین و تصدایرات خودمان را با آن فهم متعارفِ عرفى مطرح كنیم و بعد در مقام برهان و در مقام دلیل به مفاهیمى و معانى اى برسیم كه ممكن است آن معانى با عناوین بحث ما و با آن تصدیرات منافات داشته باشد به جهت انس با مطلب كه تقسیم وجود را به، مفاهیمِ واجب الوجود و ممتنع الوجود و ممكن الوجود مى‌دانستند.

 گرچه در بحث واجب، واجب را هویت او و ماهیتِ او را عین هویتِ او و هویتِ او را عینِ عینیت او و عینیتِ او را عین وجود مى‌دانیم بنابراین ماهیت در واجب الوجود معنا ندارد. تا آن ماهیات قسیم براى ممكن الوجود و ممتنع الوجود باشد.

 و همین طور در بحث امكان مطلب به همین قسم است چون امكان به حَسب نظر ابتدائى و مُتفاهم عرفى اطلاق مى‌شود بر ماهیتى كه صَرف نظر از وجود و عدم خارجىِ او؛ عقل او را لحاظ مى‌كند و مصداق براى حمل موجود و یا معدومٌ در ظرف ذهن و در ظرف تصور مى‌باشد.

 یعنى به لحاظ وجود خارجى عقل او را متساوى الطرفین بالنسبه به وجود و بالنسبه به عدم مى‌داند ذهن وقتى كه زید را تصور مى كند از زید لا اقتضائیتِ بالنسبه به وجود و عدم انتزاع مى‌كند، زید عدم الاقتضاء بالنسبه به وجود و بالنسبه به عدم است. یعنى مفهوم و ماهیت زید ابداً استجلاب وجود را نمى‌كند،. غیر از ماء است كه سیلان را استجلاب مى‌كند و غیر از نفس واجب است كه وجود را استجلاب مى‌كند و غیر از اجتماع نقیضین است كه امتناع را استجلاب مى‌كند. و غیر از قضایاى حقیقیه هستند كه نفسِ تصور موضوع استجلاب محمول را مى‌كند قضایاى حقیقیه مركبه. و همچنین ماهیت زید غیر از فرض كنید كه مثلث است كه استجلاب زوایاى ثلاث را مى‌كند.

 ماهیت زید هیچ وجودى را به طرف خود نمى‌كشد و متساوى الطرفین بالنسبه به وجود و به عدم است. این را ما ممكن مى‌گوئیم بعد ایشان مى‌فرمایند: كه در مقام دلیل و برهان وقتى كه وارد مى‌شویم ماهیتى را ما در نظر مى‌گیریم كه این ماهیت هنوز وجود خارجى ندارد و هنوز در خارج تحقّق ندارد.

 و یك وقت ماهیتى را در نظر مى‌گیریم كه در خارج تحقّق دارد مانند زید كه در اینجا نشسته، وجود عارض بر او و عارض بر ماهیتِ او شده و با او در عالم اعیان متّحد شده است حالا این ماهیت زید را كه شما در نظر مى‌گیرید، این ماهیت را به لحاظ وجود كه در نظر نمى‌گیرید! خود ماهیت را معرّاى از وجود و عدم در نظر مى‌گیرید و بعد در قضّیه حملیه وجود را بر او عارض مى‌كنید و مى‌گوئید زیدٌ موجودٌ. اینكه مى‌گوئید زیدٌ موجودٌ زیدِ به شرط محمول را كه در نظر نمى‌آورید زیدِ تنها را در نظر مى‌آورید و بعد محمول را بر او حمل مى‌كنید، مى‌گوئید زیدٌ، حالا، موجودٌ.

 پس این زید مى‌شود چه؟ این مى‌شود تساوى الطرفین بالنسبه به وجود و عدم و بعد شما وجود را و یا عدم را بر او حمل مى‌كنید مى‌گوئید زیدٌ معدومٌ.

 حالا اگر فرض كنید من باب مثال ماهیت زید را در خارج مى‌خواهید در نظر بگیرید. الآن زید ممكن الوجود نیست، زید؛ وجود برایش ضرورى است. زیرا هر جا كه وجودى باشد، ثبوت وجود در آنجا ضرورت دارد. چه اینكه وجود بالذات و یا بالغیر حضور داشته باشد فرق نمى‌كند. اما وقتى زید موجود شد در خارج آیا وجود باز بالنسیه به این تساوى الطرفین است؟ دیگر تساوى الطرفین نیست. و ضرورى الثبوت ضروریات ثبوت است وقتى این كتاب در اینجا هست وجود براى این كتاب ضرورت بالغیر دارد.

 و این یك مسأله بسیار مهمى است كه خیلى‌ها در اینجا دچار غلط شده‌اند من الجمله مرحوم آخوند كه در بحث اضلال و اشعه ضلیه حقیه و در مقام علیت نسبت به معلول این مطلب را بیان مى‌كند. اتفاقاً بوعلى هم به همین مطلب اشاره ب مى‌كند كه وقتى وجودى در خارج تحقق پیدا كرد دیگر وجود و ثبوت براى او ضرورت دارد. و ترجیح پیدا كرده است و اگر زید در خارج نباشد، عدم براى او ضرورت دارد. و ما به علت آن كار نداریم كه آیا علت هست یا نه. ما مى‌خواهیم بگوئیم كه آیا با عدم العله آیا وجود براى یك ماهیتى ضرورت دارد یا ندارد؟[[1]](#footnote-1)

 و این همان بحثى است كه در منظومه شد كه امكان ذاتى، هیچ‌گاه از ماهیت حتى در ظرف وجود سلب نمى‌شود. یعنى حتى اگر فرض كنید كه یك ماهیتى موجود شد امكان ذاتیش تبدیل به ضرورت هر دو طرفین نمى‌شود. یعنى واجب الوجود نمى‌شود. و در امكان ذاتى و ممكن بالذات خودش باقى مى‌ماند.

 یك وقتى ما بحث مى‌كنیم راجع به ماهیتى كه هنوز وجود ندارد یا علم به وجود او نداریم، آن ماهیت را تصور مى‌كنیم و تساوى الطرفینِ وجود و عدم را بر او حمل مى‌كنیم مى‌گوئیم ما ماهیت متساوى الطرفین است بالنسبه به عروض وجود بر او یا بالنسبه به عروض عدم بر او.

 فرض كنید انسان سه كله، انسان چهار دست. آیا هم چنین انسانى در خارج هست یا در خارج نیست. اصلًا ما كارى به وجود و عدم نداریم كه الآن هست یا نیست. ما در مقام صرفِ تصور ماهیت بحث مى‌كنیم.

 حالا اگر یك ماهیت موجوده مثل كتابى كه الآن در جلوى من هست آیا ماهیت این كتاب متساوى الطرفین است بالنسبه به وجود و عدم، یا نه ضرورى الطرفین است و معنا ندارد بگوئیم ماهیتى كه در خارج هست این ماهیت بالنسبه به وجود و عدم متساوى الطرفین است.

سیه روئى ز ممکن در دو عالم‌ \*\*\* جدا هرگز نشد، و الله اعلم

 سیه روئى یعنى امكان. یعنى وقتى كه یك شئ حتى در خارج هم كه وجود دارد، باز این سیه روئى بر چهره او حك شده و آن سیه روئى عبارت است از امكان ذاتى و امكان ذاتى یعنى این كه یك شیء بالنسبه به وجود و عدم تساوى الطرفین است. باید عنایت از غیر بیاید و وجود را به او افاضه بكند پس این سیه روئى را بر چهره خود دارد حتى در ظرف وجود. یعنى اگر شما وجود این كتاب را از او بگیرید باز این ماهیت داخل در عالم اعدام مى‌شود. پس بنابر این صحبت در ماهیت این نیست كه هنوز نمى‌دانیم وجود بر او عارض شده یا نشده، نه، بحث امكان ذاتىِ ماهیت، این بحثى است كه همراه با ماهیت است هم در ظرف عدم و هم در ظرف وجود. در هر دو ظرف عدم و وجود ما مى‌گوئیم این ماهیت با خودش الى الأبد امكان ذاتى را یدك مى‌كشد حتى اگر خداوند هم مهر الى الأبد الآباد وجود به این ماهیت بزند باز این سیه رویى را در همه عوالم وجود دارد و براى ابد این امكان ذاتى همیشه با او هست.

 اشكال در این است كه وقتى كه ما این ماهیت موجوده را متصّفِ به تساوى الطرفین به وجود و عدم مى‌كنیم چطور با لحاظ وجود باز مى گوییم این ماهیت متساوى الطرفین است به نسبت به وجود و عدم است وقتى یك ماهیتى در خارج هست نمى‌توانیم بگوئیم تساوى الطرفین به نسبت وجود و عدم است. یك وقت شك در وجودش داریم مى‌گفتیم این ماهیت با شك در وجود به نسبت به وجود و عدم است ولى وقتى جلوى چشممان هست و این ماهیت را داریم مى‌بینیم حمل وجود بر این ماهیت ضرورى است، ولى این ضرورى الوجود را بالذات ندارد و این ضرورى الوجود را به تَدلّى و به اتكاء و به اضافه اشراقى به غیر دارد و همه اینها را قبول داریم ولى بالأخره الآن وجود براین ماهیت چضرورت دارد.

 این اشكالى است كه مرحوم آخوند م به بحث و تعریف تساوى الطرفین به نسبت به ماهیت مى كنند كه ماهیت تا وقتى كه علم به مصداق خارجىِ آن نداشته باشیم این مسأله تساوى الطرفین براى امكان ثابت است. مى‌گوئیم الممكن ماهو، الممكن ما هو یتساوى الطرفین بالنسبه الى الوجود و بالنسبت الى العدم مى‌باشد.

 ولى وقتى كه ما علم به مصداقیتِ در خارج را داریم و با چشم خودمان مى‌بینیم كه این ماهیت در خارج هست نمى‌توانیم بگوئیم این ماهیت متساوى الطرفین است

 پس بنابراین از كلام قوم استفاده مى‌كنیم كه فرمودند: عالم تعینات كه ما سوى الله است در همه حال از احوال و در همه وقت از اوقات، از امكان ذاتى و از ا اضلّه و اشعه سلب نمى‌شود معنایش افتقار ذاتى است.

 پس الممكن ما هو، الممكن ما هو مفتقراً ذاتاً الَى الجاعل، الممكن ما هو مفتقراً ذاتاً الَى الفاعل، كه این تعریف براى امكان در همه حال از احوال باقى مى‌ماند.

 اگر فرض كنید نمى‌دانیم این ممكن موجود است یا موجود نیست باز این تعریف براى ممكن است زیدى كه نمى‌دانیم هست یا نه ما هو؟ در جواب مى‌گوئیم ما هو مفتقراً الى الجاعل و زیدى كه الآن هم هست ماهو؟ ما هو مفتقراً الى الجاعل.[[2]](#footnote-2)

 مثلًا وقتى خدا در خارج واجب به ذات شد ماهیت ندارد تا واجب باشد یا اینكه ممكن باشد. یعنى وقتى بحث در واجب الوجود كردیم كه وجوبش عین وجود است و وجودش عین وجوب است و وجود ازآن ذات انتزاع مى‌شود بدون ملاحظه انضمامى و بدون ملاحظه حیثیت تقیدیه ما از خود ذات انتزاع وجوب مى‌كنیم مثل اینكه ما انتزاع زوایاى ثلاث را از نفس مثلث مى‌كنیم وكار نداریم به اینكه این مثلث در خارج وجود پیدا كرده یا اینكه وجود پیدا نكرده یعنى با تصویر مثلث از آن انتزاع زوایاى ثلاث خواهد شد، و با تصور مربع در ذهن بدون هیچگونه ملاحظه انضمامى و بدون ملاحظه هیچ حیثیتى انتزاع زوایاى اربع خواهد شد.

 و در مقام انتزاع وجود از ذات حق تعالى وجود را انتزاع مى‌كنیم

 ولى در مقام استدلال خارجى و برهانِ بر وجود بحث مفاهیم كنار مى‌رود چون خدا ماهیت ندارد. و ماهیت او هویت و علیت اوست كه مساوى با وجود است

 حالا در عالم خارج امكان افتقارى امکان ذاتى همان امکان افتقارى است مطرح مى‌شود یعنى ماهیتى كه در خارج هست ما این ماهیت را به تساوى الطرفین به نسبت به وجود و عدم تعریف نمى‌كنیم این ماهیت را به افتقار ذاتى او تعریف مى‌كنیم یعنى مى‌گوئیم هذا الكتاب ممكنٌ مفتقراً ذاتاً الَى الجاعِل یعنى امكان را به این معنا بر معناى افتقار ذاتى بر كتاب حمل مى‌كنیم نه امكان را به تعریف اول كه متساوى الطرفین است پس بنابراین براى امكان باید یك معناى دیگرى فرض كنیم كه آن معنا با این مصداق بسازد و آن معنا افتقار ذاتى است و آن افتقار ذاتى با این كتاب هست این كتاب چه باشد و چه نباشد مى‌گویم: الماهیه مفتقراً ذاتاً الَى الجاعِل و این معناى دیگرى است كه مرحوم آخوند در اینجا كرده‌اند.[[3]](#footnote-3)

1. سؤال: ماهيّت موجوده را شايد به ما هى تصور مى‌کنند نه اينکه به لحاظ اين که موجود است.

جواب: ببينيد الآن يک ماهيتى موجود است. خو ما مى‌خواهيم بگوئيم آيا الآن وجود براى ماهيّت ضرورت دارد يا تساوى الطرفين است؟ و ما نمى‌توانيم بگوئيم تساوى الطرفين است.

سؤال: وقتى اين سؤال را مى‌کنيم يعنى نظر به خود ماهيّت مى کنيم؟

جواب: بحثى که در اينجا هست يک بحث کلى است. و آن بحث اين است که آيا ماهيّت حتى در ظرف وجود آيا امکان ذاتى از او سلب مى‌شود يا نمى‌شود؟ [↑](#footnote-ref-1)
2. سؤال: يعنى امکان ذاتى برگشت به امکان فقرى دارد؟

جواب: بله امکان فقرى همان امکان ذاتى است يعنى امکان ذاتى را که تساوى الطرفين تا به حال معنا مى‌کرديم اين امکان ذاتى را به معناى امکان فقرى مى‌گيريم يعنى افتقار به علّت دارد

سؤال: امکان ذاتى نسبت به حاق ماهيّت و مفاهيم ذهنيّه مى‌باشد و امکان فقرى نسبت به وجود خارجى ماهيّت است.

سؤال: مگر اين دو اطلاق نمى‌کنند؟

جواب: بحث در مقام تقسيم ماهيّات من حيث هى هى است که تساوى الطرفين در اينجا صادق است؛ امّا درمقام برهان به لحاظ وجود خارجى نگاه مى‌کنيم و آن تقسيمى که از ماهيّات کرديم به الماهيه إمّا واجِبُ الوُجُود، إمّا مُمتَنِعُ الوجود و إمّا متساوى بالنسبه الى الوجود به نسبت اللوجود و العدم، تساوى در وجود خارجى نمى‌آيد چون وقتى يک ماهيّت وجودِ خارجى پيدا کرد متساوى الطرفين ديگر معنا ندارد. [↑](#footnote-ref-2)
3. جواب: سر جريان اين کتابها خيلى بازى در مى‌آورند. جلد شانزده، هفده، هجده، به اصطلاح امام شناسى و خلاصه مى‌گويند نمى‌شود. بله همان جلد شانزده و هفده که گفتند. نمى‌شود و بعد خلاصه مخصوصاً جلد هيجده ايشان يک مطالبى داشتند. امام گفتن که امام را به معصوم بايد گفت و در تعابير انسان لحاظ کند و بيخود تعبير نبايد بياورد براى هر کسى، هر کسى يک حدى دارد ايشان واقعاً کلمات ايشان خيلى براى ما راه گشا است حتماً گفتند مثل اينکه غرض مى‌شود حضورتان ايشان مى‌دانستند که ديگر خيلى ديگر اين دنيا جلد هيجده را نوشتند والا اين عباراتى که توى اين هست خيلى عباراتش ديگر خيلى تند است که بله ايشان بايد جواب بدهند از اين چيزها به همين مسائل راجع به اين مسائل بايد پاسخگو باشند خوب خيلى عبارت تندى است.

سؤال: چاپ نشده.

جواب: چاپ که شده متوقف کردند اطلاعات متوقفش کرده.

سؤال: توى اين تعبير اوضاع هم اجازه ندادند.

جواب: نه اين مسأله به اوضاع کار ندارد حالا خيلى الآن زود است براى اين کار، خيلى زود است سالها به نظر من بايستى بگذرد تا آماده بشود البتّه من به اخوى گفتم: يک مقدارى از عباراتش را تغيير بدهيم و اگر آنها چيز مى‌کنند عباراتش را يک قدرى سبک بکنيم حالا آنها تا چه حد موافقند بنظر مى‌رسد ايرادى نگيرند اگر عبارت تغيير پيدا بکند همان معنا برسد منتهى با يک عبارت ملايم تر. [↑](#footnote-ref-3)